



فصلنامه علمی زبان و ادبیات فارسی

سال چهارم، شماره ۱۱، تابستان ۱۴۰۰

www.qpjjournal.ir



ISSN : 2645-6478

## نفی انتساب عجایب الدنيا به ابوالمؤید بلخی بر اساس شواهد تاریخی و متنی

رادمان رسولی<sup>۱</sup>، محمدجواد احمدی زاده<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۰۱/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی : ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

(از ص ۹۸ تا ص ۱۱۷)

نوع مقاله پژوهشی



۲۰.۱۰۰۱.۱.۲۶۴۵۶۴۷۸.۱۴۰۰.۴.۱۱.۳۰

### چکیده

پژوهشگران درباره کتاب عجایب الدنيا دو نظر دارند، عده‌ای آن را بازنویسی کتاب عجایب بر و بحر از ابوالمؤید بلخی می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را کتابی مستقل می‌دانند که یکی از منابع کتابی از ابوالمؤید بلخی بوده است. با توجه به اطلاعاتی که در صدر و مقدمه سه نسخه بازمانده از متن آمده، سبک نوشتاری متن، اطلاعاتی که در تاریخ سیستان درباره ابوالمؤید آمده، و نیز آنچه نویسنده عجایب الدنيا در میان حکایات از خودش گفته، و در نهایت حکایات مشابهی که در این کتاب و گرشاسپ‌نامه آمده است، نشان داده شده که این کتاب بازنویسی کتاب ابوالمؤید نیست، بلکه عجایب الدنيا کتابی مستقل است و فقط یکی از منابع مؤلف آن، ابن‌محدث تبریزی، کتابی از ابوالمؤید، به اقرب احتمال کتاب گرشاسپ بوده است و همان‌طور که مؤلف از ابوالمؤید نقل کرده از دیگرانی چون نجیب همدانی هم با ساختاری یکسان مطالبی را نقل کرده است. می‌توان احتمال داد که چون در طول زمان خطبه نسخه از بین رفته، توضیحاتی که مؤلف در ابتدای اولین حکایت باقی مانده از متن درباره ابومطیع بلخی داده بوده، به اشتباه خطبه کتاب فرض شده و بعداً به دلیل نقل مطالبی از ابوالمؤید در عجایب الدنيا و نیز شهرت او، کتاب به ابوالمؤید بلخی منسوب شده است. ذکر نام «ابوالمؤید ابومطیع بلخی» در یکی از نسخ شاهدهی بر این ماجراست. دلایلی که دیگر پژوهشگران در انتساب اثر به ابوالمؤید ذکر کرده‌اند، همگی ضعف‌هایی دارند و کافی نیستند.

۱ پژوهشگر دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). R.rasooli.m@ut.ac.ir

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. mj.ahmadizade@ut.ac.ir



## کلمات کلیدی: ابوالمؤید بلخی، عجایب الدنیا، گرشاسپ نامه

### ۱. مقدمه

مدتها بود که در پژوهش‌های ادبی از کتابی منسوب به ابوالمؤید بلخی، شاعر و نویسنده قرن چهارمی، سخن می‌رفت اما چاپی منقح از کتاب در دسترس نبود تا آن مطالب ارزیابی شود. سعید نفیسی، بهار، صفا و چند تن دیگر دربارهٔ عجایب الدنیا یا عجایب بر و بحر یا عجایب الاشیا منسوب به ابوالمؤید نوشته و نظر خود را ابراز کرده بودند. این نوشته‌ها مبتنی بود بر نسخه‌ای از این اثر که از آن بهار بود و نسخه دیگری که در کتابخانهٔ کمبریج یافته شده بود. نسخه دیگری از این اثر در لنینگراد موجود بود که اگرچه زالمان (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: هشتادوهشت) و میکلوخا-ماکلای (همان: نود) از آن سخن گفته بودند، مورد توجه پژوهشگران ایرانی قرار نگرفته بود. در ۱۹۹۳ م. تصحیح لیدیا پاولوونا اسمیرنوا با استفاده از هر سه نسخه در مسکو به چاپ رسید. از آنجاکه نویسنده احتمالاً از تبریز بوده یا از یکی دیگر از شهرهای قفقاز جنوبی، در این اثر اطلاعات ارزشمند و بعضاً منحصربه‌فردی دربارهٔ آذربایجان و اران و به صورت کلی تر قفقاز جنوبی وجود دارد. از همین رو پژوهشگران گرجی به این کتاب توجه زیادی داشته‌اند. اسمیرنوا به نقل از برادزه فهرست پژوهش‌هایی که از این کتاب بهره برده‌اند، نقل کرده است (همان: نود و سه). با این حال چون این کتاب در ایران به چاپ نرسیده بود، کمتر شناخته شده بود. اخیراً این کتاب در ایران هم به تصحیح علی نویدی ملاطی و با ترجمهٔ مقدمه و تعلیقات چاپ مسکو به قلم محسن شجاعی به چاپ رسید (ابن‌محدث، ۱۳۹۷).

### ۲. نسخ متن

برای آنکه زمینهٔ پژوهش‌های پیشین فهم شود، ابتدا توضیحاتی دربارهٔ نسخ متن ارائه می‌دهیم و سپس از پژوهش‌های پیشین سخن خواهیم گفت. سه نسخه از این متن موجود است: نسخهٔ تهران متعلق به محمدتقی بهار (که اینک در کتابخانهٔ مجلس نگهداری می‌شود)، نسخهٔ کمبریج (مندرج در جنگی از مجموعهٔ ادوارد براون) و نسخهٔ لنینگراد (مندرج در جنگی از مجموعهٔ نسخ آکادمی علوم روسیه که مفصل‌ترین نسخهٔ متن است).

در صدر نسخهٔ کمبریج چنین آمده: «رسالةٔ عجائب الاشیا من کلام ابومطیع البلخی رحمهٔ الله علیه» و این

نسخه چنین ختم شده: «و بدین حکایتِ آخر کتابِ عجایب الدنیا تمام کرده شد، بحمد الله و حسن توفیقه.» نسخهٔ



بهار نیز (گویا باتوجه به نسخه‌های دیگر متن) چنین فهرست شده: «ابوالمؤید ابومطیع بلخی که برای ابوالقاسم نوح بن منصور امیر خراسان ساخته است.» (دانش‌پژوه، ۱۳۴۶: ۶۶۲) در پایان بخش اصلی نسخهٔ لنینگراد (پیش از پیوست جغرافیایی) نام کتاب «عجایب الدنیا» نوشته شده که به نظر هر دو مصحح متن از باقی نام‌ها معتبرتر است. خطبهٔ نسخهٔ لنینگراد از دست رفته اما دو نسخهٔ دیگر این‌طور آغاز می‌شوند:

«چنین گوید ابوالمؤید ابومطیع (نسخهٔ تهران - ابومطیع) بلخی که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم در سر افتاده بود و از مردم تجار و اهل بحث عجایب‌ها شنیدم و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم و جمع کردم و از بهر پادشاه جهان امیر خراسان ملک مشرق، ابوالقاسم نوح بن منصور، مولی امیرالمؤمنین، تا او را از آن مطالعه مؤانست بود و حق نعمت او را گزارده باشم که بر من و عالمیان واجب است. توفیق میسر باد.

آغاز کتاب. چنین گوید ابومطیع بلخی که در هندوستان درختی است بر سر کوهی در میان دریا...»

### ۳. پیشینهٔ پژوهش

ذکر نام ابوالمؤید بلخی در خطبه و مقدمهٔ متن موجب شده بود از قدیم الایام این کتاب به ابوالمؤید بلخی منسوب شود. ابتدا نظر پژوهشگرانی که بر این انتساب صحه گذاشتند نقل می‌کنیم و سپس به سراغ مخالفان می‌رویم. باید توجه کرد که موافقان این انتساب عباراتی از تاریخ سیستان را، به‌ویژه دو موردی که در پی می‌آید، شاهدی بر این انتساب می‌شمردند: «اندر کتاب بلدان و منافع آن که یاد کرده‌اند که از هر شهری چه خیزد، گفته‌اند که از سیستان زر آبریز خیزد و ما را اصل آن معلوم نبود تا اکنون که بوالمؤید گوید...» (۱۳۱۴: ۱۷) و «بوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بر و بحر گویند...» (۱۳۱۴: ۱۳).

نفیسی در ۱۳۰۹ نام کتاب را «عجایب بلدان» یا «عجایب بر و بحر» (۱۳۰۹، ۱۳۱) و در ۱۳۱۲ آن را کتابی «در عجایب بلدان به اسم عجایب الاشیا یا عجایب الدنیا» دانسته و نوشته «از خطبه مسلم می‌شود که این کتاب را ابوالمؤید بلخی...» تألیف کرده است (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۶-۱۹۵).

بهار در تاریخ سیستان نام کتاب را «عجایب البلدان» (۱۳۱۴، ز) و در سبک‌شناسی (چاپ اول ۱۳۲۱) آن را «بدون شک از تألیفات ابوالمؤید» دانسته که بعدها در آن کسی دست برده است (۱۳۳۷، ۱۹/۲). به این ترتیب نفیسی و بهار اگرچه مؤلف اصلی را ابوالمؤید می‌دانند اما چندین نام مختلف برای کتاب برمی‌شمرند.



ذبیح‌الله صفا در جلد نخست تاریخ ادبیات در ایران (چاپ اول ۱۳۳۲) پذیرفته بود که «این کتاب منسوب است به ابوالمؤید و نسخه موجود آن تحریر جدیدی است...» اما با این توضیحات که «در تاریخ بلعمی که از سال ۳۵۲ شروع به تألیف آن شده» از شاهنامه ابوالمؤید سخن رفته و نوح بن منصور از سال ۳۶۵ تا ۳۸۷ ق حکومت کرده، در مقدمه عجایب الدنیا تشکیک کرده بود: «از کجا که محرر جدید نام پادشاه سامانی را که در مقدمه کتاب بوده تغییر نداده باشد؟» (۱۳۶۶: ۱/ ۶۱۸).

علی نویدی ملاطی در مقدمه تصحیح تازه کتاب وجود اثری از ابوالمؤید را قطعی دانسته (نویدی ملاطی، ۱۳۹۷: سی و یک) و همسو با پژوهشگران پیشین چنین نوشته است:

«معلوم نیست حکایات و عبارات باقی مانده از ابوالمؤید جز چند مورد مصرح به چه صورت بوده است: اینکه از کتاب اصلی ابوالمؤید به انضمام مطالبی از دیگر کتاب‌ها و منقولات مربوط به قرن هفتم بوده یا اینکه شاید کتاب اصلی آن قدر مختصر بوده که محرر قرن هفتم برای متمیم فواید کتاب، مطالبی را بر آن افزوده؛ که به گمان نگارنده احتمال دوم قوی‌تر است.» (همان: بیست و هشت).

در طرف مقابل پژوهشگرانی انتساب این کتاب به ابوالمؤید را رد یا در آن تشکیک کرده‌اند. نیکلسون در فهرست نسخه‌های ادوارد براون این متن را به دلیل ذکر تاریخ ۶۱۳ در آن، ترجمه متأخری از متنی عربی یا بازنویسی متنی فارسی دانسته بود (Nicholson, ۱۹۳۲: ۹۳). چارلز استوری خطبه و عنوان نسخه کمبریج را آشکارا ساختگی و جعلی دانست و مؤلف را فردی دیگر معرفی کرد (Storey, ۱۹۵۸: ۱۲۳). اسمیرنوا ابتدا فقراتی از تاریخ سیستان را که مورد نظر بهار و نفیسی بوده ذکر کرده (۴ مورد) و سپس از نقل نشدن آن‌ها در عجایب‌الدنیا چنین نتیجه می‌گیرد:

«دلیل آن که نقل قول‌های یادشده در بالا از کتاب ابوالمؤید در متن ما وجود ندارد، به هیچ‌رو از آن بابت نیست که پیش روی ما تحریر متأخری از اثر او قرار دارد. [اثر] ابوالمؤید تنها یکی از منابع مؤلف ما بوده است. تکرار عبارت «ابوالمؤید گوید» در متن گواه این نکته است. مقدمه کوتاهی که پیش از متن اصلی در نسخه‌های کمبریج و تهران آمده و در آن مؤلف اثر ابوالمؤید بلخی [یا ابوالمؤید ابومطیع بلخی] نامیده شده و متن اهدائیه‌ای به امیر



سامانی نوح بن منصور نیز آمده، مربوط به این اثر نیست، زیرا این اطلاعات با مواردی که در خود متن آمده همخوانی ندارد.» (این محدث، ۱۳۹۷: یکصدوشش و هفت).

محمود امیدسالار ده سال بعد از اسمیرنوا مقدمه نسخه تهران و کمبریج را الحاقی دانست. همچنین نوشت که نقل قول‌های تاریخ سیستان از ابوالمؤید از کتاب گرشاسپ وی بوده، کتابی که تاریخ و جغرافیای افسانه‌ای سیستان را هم در بر داشته است. وی انتساب عجایب بر و بحر به ابوالمؤید را هم رد کرد و قرائت خود از آن جمله تاریخ سیستان را چنین بیان کرد:

«اگر حدس من درست باشد این جمله را باید بدین صورت نشانه‌گذاری کرد و خواند که: "بوالمؤید بلخی- و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بر و بحر- گویند..." در این صورت معنی جمله این می‌شود که: "بوالمؤید بلخی [در کتاب گرشاسپ] و بشر مقسم در کتاب عجایب بر و بحر گویند..."» (امیدسالار، ۱۳۸۳: ۲۷۰).

و با اقامه استدلال‌های دیگری درنهایت با اشاره به نام‌های متعددی که برای کتاب ابوالمؤید ذکر کرده‌اند می‌نویسد: «گیرم که این کتاب عجایب الدنيا از ابوالمؤید باشد. عجایب الدنيا را با عجایب بر و بحر چه مناسبت؟ حتی اگر جمله تاریخ سیستان را که در آن کتابی به ابوالمؤید بلخی منتسب شده است به آن معنی که بنده پیشنهاد می‌کنم نگیریم، تاریخ سیستان کتاب عجایب بر و بحر را از آن ابوالمؤید دانسته نه کتاب عجایب الدنيا یا عجایب الاشیا را... از این گذشته مقدمه دست‌نویس‌های مجلس و کمبریج به احتمال زیاد الحاقی است...» (همان: ۲۷۲).

۴. درباره خطبه

نسخه‌های باقی‌مانده عجایب الدنيا از نظر حجم تفاوت زیادی با هم دارند. نسخه تهران در میان یک حکایت تمام می‌شود و ۱۷۸ حکایت دارد، نسخه کمبریج ۳۱۸ حکایت دارد، بخشی از ابتدای نسخه لنینگراد افتاده و با این حال مفصل‌تر از دو نسخه دیگر است و ۳۶۴ حکایت دارد و بخش دوم کتاب هم فقط در این نسخه باقی مانده است. خود این تفاوت در نسخ و اینکه نسخه‌ها نام مؤلف را متفاوت ضبط کرده‌اند، صحت مقدمه را تضعیف می‌کند.

شاهدی از غرایب الدنيا و عجایب الاعلی (باب دوم و سوم مرآت) اثر آذری طوسی نشان می‌دهد که احتمالاً مقدمه نسخه پیش از میانه‌های قرن نهم معدوم شده و مؤلف ناشناخته بوده است. در آن کتاب هفت بار (در نه



حکایت) از عجایب الدنیا نام برده شده و حکایاتی از آن نقل شده که عمدتاً در کتاب مورد نظر ما موجود است. در یکی از این موارد آذری نویسنده کتاب عجایب الدنیا را ناصر خسرو دانسته است (ابن محدث، ۱۳۹۷: چهل و هفت). آذری حکایت موش قاطول را، که در عجایب الدنیا با ذکر نام ابوالمؤید روایت شده، منظوم کرده و سپس سروده:

ناصر خسرو این روایت‌ها می‌کند در عجایب الدنیا

(آذری: ۱۳۰a)

اگرچه نمی‌توان با قاطعیت گفت آذری حتماً همین کتاب عجایب الدنیا را در دست داشته، اما اینکه هفت حکایت با ذکر نام عجایب الدنیا نقل کرده و هر هفت در این کتاب مورد نظر ما هستند، این فرض را تقویت می‌کند. در این صورت نویسنده کتاب در نسخه مورد نظر او نه ابومطیع بلخی بوده و نه ابوالمؤید بلخی. پس به نظر می‌رسد پیش از میانه قرن نهم خطبه نسخه از بین رفته و این حدس استوری و امیدسالار را تقویت می‌کند، اینکه خطبه متن جعل کاتبان است.

اولین حکایت نسخ باقی مانده حکایتی از ابومطیع بلخی است. از این رو می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که آنچه مقدمه و خطبه نسخه فرض شده، در واقع شرح مؤلف کتاب درباره ابومطیع بلخی پیش از نقل حکایتی از او بوده که بعدتر کاتبان، از آنجایی که نسخه مقدمه نداشته، در آن جملات تغییراتی داده و آن را به صورت مقدمه کتاب درآورده‌اند. افزودن نام ابوالمؤید و جایگزین کردن آن با نام ابومطیع ممکن است به دلیل تکرار نام او در کتاب و نیز شهرت بیشتر او بوده باشد. اینکه در مقدمه نسخه کمبریج «ابوالمؤید ابومطیع بلخی» آمده و در عنوان نیز مؤلف «ابومطیع بلخی» ذکر شده، این نظر را تأیید می‌کند. دیگر آنکه در مقدمه آمده: «مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود و از بازرگانان و مردم اهل بحث عجایب‌ها بشنیدم و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم و جمع کردم...» سخنی از جهان‌گردی ابوالمؤید به ما نرسیده اما نخستین حکایت باب نوزدهم از قسم چهارم جوامع الحکایات و لوامع الروایات، بابتی که عنوانش «در ذکر عجایب طلسمات» است، چنین اطلاعاتی درباره ابومطیع می‌دهد: «آورده‌اند که ابومطیع بلخی مردی بود فاضل و جهان‌گشته. در حدود هند و چین بسیار گشته بود و با حکمای آن دیار اختلاط داشته و از هر کس چیزی آموخته، چون بعد از سال‌های دراز به بلخ آمد، امیر بلخ ابوالعباس کوسه بود...» (عوفی:



۷۵۹). مجدی نیز در زینت المجالس چندین حکایت، از جمله همین حکایت، را از عوفی برگرفته است: «آورده‌اند که ابومطیع بلخی مردی حکیم و فاضل و جهان‌گشته بود و با علمای اعلام و فضلالی انام صحبت بسیار داشته... در مدت‌های مدید که در اقطاع و ارباع زمین سیر نموده، علوم متنوع کسب کرده، به مقتضای 'حب الوطن من الایمان' به وطن اصلی خود مراجعت نمود...» (مجدی، ۱۳۴۲: ۸۴۳) و سپس در هر دو کتاب حکایت طلسم قولنج ابومطیع آمده که در عجایب الدنيا (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۱۳۷) هم آمده است. در این حکایت طبل ساخته‌ی ابومطیع بعد از شکست سپاه سامانی به دست ابوعلی الیاس می‌افتد. این ابوعلی تا ۳۵۶ ق. بر کرمان حکم می‌راند، اگر این داستان نه در نبردهای ابتدایی وی بلکه در میانه‌های دوره‌ی حکومت وی رخ داده باشد، آن‌گاه ابومطیع استبعادی ندارد که نوح بن منصور را هم درک کرده باشد (آل داود، ۱۳۶۷: ذیل آل الیاس؛ عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۹۷)، یعنی کسی که در خطبه‌ی نسخه‌های موجود عجایب الدنيا نامش آمده و کتاب به وی تقدیم شده است.

#### ۵. عجایب الدنيا و تاریخ سیستان

جز ذکر نام ابوالمؤید در خطبه‌ی کتاب، آنچه مهر محکمی بر انتساب این کتاب به ابوالمؤید بود، چهار فقره از تاریخ سیستان بود که در آن‌ها نام ابوالمؤید ذکر شده بود و به آن واسطه کتابی در موضوع عجایب و غرایب با چندین نام مختلف به ابوالمؤید منسوب می‌کردند. نخستین نکته غریب بودن این است که مؤلف تاریخ سیستان از این کتاب با دو نام مختلف یاد کرده باشد که هر دو نام هم با نام متن در نسخ باقی‌مانده متفاوت باشد. نظر امیدسالار - که پیش‌تر ذکر شد - درباره‌ی فقره‌ای از تاریخ سیستان که نام عجایب بر و بحر در آن آمده، به نظر ما صائب است.

در فقره‌ی دیگری از تاریخ سیستان چنین آمده: «اندر کتاب بلدان و منافع آن که یاد کرده‌اند که از هر شهری چه خیزد، گفته‌اند که از سیستان زر آبریز خیزد و ما را اصل آن معلوم نبود تا اکنون که بوالمؤید گوید...» (۱۳۱۴: ۱۷) از روی همین عبارت است که نفیسی ابتدا نام کتاب را «عجایب بلدان» یا «عجایب بر و بحر» (۱۳۰۹: ۱۳۱) نوشته بوده، اما گویا بعداً نظرش تغییر کرده و عجایب بلدان را موضوع کتاب و نه نام کتاب به حساب آورده: «از کتب نثر وی کتابی به دست ما رسیده... در عجایب بلدان به اسم عجایب الاشیاء یا عجایب الدنيا...» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۹۵-۶). بهار در مقدمه‌ی تاریخ سیستان ظاهراً عجایب بر و بحر و عجایب البلدان را دو کتاب مجزا به حساب آورده و در بخشی که از منابع تاریخ سیستان یاد می‌کند، نوشته: «ابوالمؤید بلخی صاحب شاهنامه‌ی منثور و کتاب گرشاسپ



و عجایب بر و بحر، دیگر: بشر مقسم صاحب کتابی هم در عجایب بر و بحر» و سپس در پانوشت آورده: «از ابوالمؤید کتابی در دست داریم که موسوم است به عجایب البلدان و ظاهرا دو نسخه بیش از این کتاب موجود نیست که یکی در نزد حقیر است.» (بهار، ۱۳۱۴: ز) اما در سبک‌شناسی (چاپ اول ۱۳۲۱) نام عجایب البلدان را ذکر کرده و نوشته «این نام در پشت کتاب دیده شد و در متن کتاب ذکری از این نام نیامده است» (بهار، ۱۳۳۷: ۱۹/۲) و نیز: «تاریخ سیستان نیز در چند جا از چنین کتابی نام می‌برد و گاهی آن را به نام کتاب عجایب بر و بحر و گاه به نام کتاب بلدان اشاره می‌کند و از آن چیزها نقل می‌کند...» (همان: ۲۰/۲). به این ترتیب به نظر می‌رسد که نفیسی و بهار از کنار این تعدد نام‌ها مسامحتا گذشته‌اند، حال آنکه همین موضوع انتساب عجایب الدنیا به ابوالمؤید بلخی را تضعیف می‌کند.

بهار دو فقره دیگر از تاریخ سیستان را هم که در آن‌ها نام ابوالمؤید آمده و موضوعشان عجایب سیستان است از عجایب الدنیا دانسته (همان‌جا)، اما هیچ‌یک از این چهار روایت تاریخ سیستان در متن باقی‌مانده عجایب الدنیا نیامده است. همین موضوع و نیز تکرار عبارت «ابوالمؤید گوید» را بایست نشانه آن دانست که اثر ابوالمؤید تنها یکی از منابع مؤلف عجایب الدنیا بوده است، نه آنکه این متن تحریر متأخری از کتاب ابوالمؤید باشد.

#### ۶. روایات منقول از ابوالمؤید در عجایب الدنیا

در متن باقی‌مانده عجایب الدنیا چهار بار نام ابوالمؤید تکرار شده است. نخست در مقدمه که سخنش گذشت. دیگر حکایتی است که در نزدیکی «پروان» می‌گذرد و چنین تمام می‌شود: «ابوالمؤید گوید که من چند بار این مقام را دیده‌ام بدین صفت.» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۹).

در حکایتی دیگر ابوالمؤید خود ماجرا را روایت نمی‌کند بلکه از کسی که به آن جا رفته نقل می‌کند: «ابوالمؤید

گوید من مردی دیدم که گفت من آنجا گذشتم.» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۴۰). حکایت آخر چنین است:

«و در کلیسیاها و دیرهای روم عجایب‌های بسیار است که حکیمان ساخته‌اند و از آن وقت که رومیان

بیت‌المقدس را خراب کردند تا آن تاریخ که کتاب اصل ساخته‌اند، ابوالمؤید گوید: هر سال از روم اسیران به غارت

می‌برند و ایشان به آن مستحق‌اند و تا باد چنین باد!» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۷۰).





این جا هم ابوالمؤید خبری را نقل کرده که حتی در کتابی که موضوعش عجایب نباشد هم ممکن است نقل شود. اما منظور از «کتاب اصل» چیست؟ همانند حکایتی که در بخش بعد از آن سخن خواهیم گفت، منظور احتمالاً کتاب اصل این حکایت خاص و منبع این فقره بوده.

چنان که گذشت در همه این حکایات از ابوالمؤید به صورت سوم شخص یاد شده، درست همان طور که مؤلف از دیگر منابعش یاد کرده است، از جمله اینکه سه بار با ذکر عبارت «نجیب همدانی گوید» از وی نقل کرده است (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۴۰). همین موضوع احتمال آنکه اصل این کتاب از ابوالمؤید بوده باشد تضعیف می‌کند. همچنین در هیچ‌یک از نقل‌قول‌ها تصریحی به نام کتاب ابوالمؤید نشده و در نتیجه بایست احتمال داد که منقول از کتاب گرشاسپ باشند.

۷. «کتاب اصل»

عبارت «کتاب اصل» در حکایت دیگری هم آمده و نویدی منظور از آن را کتاب ابوالمؤید دانسته است:

«در روم کلیسیایی است بزرگ. در آنجا برجی است بلند و بر سر آن برج قبه‌ای [کرده‌اند از زر و مرغی بر سر آن قبه ساخته‌اند از مس بر مثال ساری. چون وقت آن باشد که زیتون برسد، بادی برآید سرد و از آن مرغ بانگی برآید. چون ساران دیگر بانگ او بشنوند هر یک می‌آیند و زیتونی می‌آورند و پیش آن سار مسین می‌نهند. آن کلیسیا را سال‌به‌سال آن روغن باشد که می‌سوزانند تا دیگر سال به همان وقت روغن آن قندیل‌ها آن باشد بلکه به زیاده. و این طلسم بلیناس حکیم ساخته است. و در آن کلیسیا دو گور است: یکی از آن شمعون‌الصفا و یکی از آن بالوس. هر سال ملک روم بیاید و مقراض بیارد و گورها باز کند و موی و ناخن و ریش ایشان را بچیند و آن را در مملکت خویش صرف کند و به بزرگان به تبرک بخشد. نهصدواند سال بوده است تا به ساختن این کتاب اصل این حکایت که این حالت چنین بوده است...» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۶۹).

نویدی نوشته است:

صاحب مجمل التواریخ والقصص... فاصله زمان زندگی بلیناس... تا زمان تألیف کتاب (۵۲۰ ق.) را «هزارویست‌ونه» سال می‌دانند... براین اساس... عبارت اندکی مغشوش «نهصدواند سال بوده است تا به ساختن این



کتاب اصل این حکایت» با دوره زندگی ابوالمؤید همخوانی کامل دارد. اگر هیچ کدام از قراین تاکنون ذکر شده هم وجود نداشت، این قرینه به تنهایی کفایت می کرد تا به وجود اثری از ابوالمؤید دلالت کند (همان: سی و یک) در نتیجه ای که نویدی گرفته به چند دلیل می توان تشکیک کرد:

یک. بلیناس شخصیتی مبهم در کتب تاریخی است و پلسنر نشان داده که اطلاعات پیرامون بلیناس چقدر متفاوت است (پلسنر، ۱۳۹۳، ذیل بلینوس). در تقویم التواریخ فوت بلیناس، بانی مناره اسکندریه، حدوداً ۱۰۰۰ سال پیش از هجرت پیامبر دانسته شده است (حاجی خلیفه، ۱۳۸۴: ۳۲). یعقوبی ابولوس (نام دیگر بلیناس یا آپولونیوس) را هم زمان با دومیتیانوس (دومیتیانوس حک. ۸۱-۹۶ م.) دانسته (یعقوبی، ۱۹۶۰: ۱۴۶/۱)، در چندین کتاب تاریخی بلیناس شاگرد ارسطاطالیس دانسته شده (مستوفی، ۱۳۹۶: ۶۶؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۱۰)، یا شاگرد بطلمیوس (قمی، ۱۳۸۵: ۲۴۸). به این ترتیب استناد به مجمل التواریخ و سپس حکم قطعی دادن بر اساس آن نادرست است، چراکه نه می توان با قاطعیت گفت صاحب عجایب الدنیا در نقل شمار سال ها به کتاب مجمل التواریخ نظر داشته و نه می توان با قاطعیت گفت هر دو منبع یکسانی داشته اند.

دو. فرض کنیم که همان ۱۰۲۹ سال مجمل التواریخ مورد نظر مؤلف عجایب الدنیا بوده است. به این ترتیب ۹۰۰ (حداقل زمان را در نظر می گیریم و «اند» را رها می کنیم) سال بعد از بلیناس می شود تاریخ ۳۹۱، یعنی چند سالی پس از پایان حکومت نوح بن منصور، شاهی که عجایب الدنیا به او تقدیم شده است.

سه. این حکایت در آثار البلاد نیز آمده است. قزوینی در انتهای حکایت نوشته: «و هذه القصة، أعنی طلسم الزيتون، رأيتها فی کتب کثیرة قلّما تترک فی شیء من عجائب البلاد.» (۱۹۹۸ م.: ۵۹۴). بنابر تصریح قزوینی حکایت زیتون و طلسم بلیناس معروف بوده و در کتب متعددی نقل شده است. از کجا معلوم که «کتاب اصل این حکایت» همان کتاب ابوالمؤید بوده باشد؟

چهار. بدون توجه به این فقرة منقول، اگر بخواهیم اصلی برای این کتاب قائل شویم، کتاب نجیب همدانی (یا احمد طوسی) محق تر است تا هر کتاب دیگری. آنچه از عجایب الدنیا باقی مانده دو بخش است: بخش نخست و اصلی کتاب ۴۹۲ حکایت و افسانه است. بخش دوم (توصیف برخی شهرها و مناطق و اقالیم جهان) ۳۰۸ بند دارد. در بخش نخست ۴ بار با ذکر نام نجیب همدانی (یک بار در بخش دوم) از عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات و



۱۷۳ بار بدون ذکر نام روایت شده و در بخش دوم ۹۸ مدخل به گونه کامل یا نسبی تکرار متن همدانی است (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: یک‌صد و دوازده). این در حالی است که در متن از منابع دیگری هم یاد شده: در متن نام ۵ کتاب دیگر درج شده و نام یازده نفر آمده که نمی‌دانیم از آن‌ها مستقیم نقل کرده یا با واسطه (همان: یک‌صد و بیست و یک).

۸. ابن‌محدث تبریزی، مؤلف متن

تا اینجا سعی کردیم نشان بدهیم که این کتاب بازنویسی و تحریر متأخری از کتاب ابوالمؤید بلخی نیست و اصلاً اینکه وی کتابی در عجایب و غرایب داشته محل شک است. اینک از مؤلف کتاب عجایب الدنيا سخن می‌گوییم، مؤلفی که چندین جا درباره خود و کتابش سخن گفته است:

«اگرچه این کتاب از بهر تفرج جمع کرده‌ام و این قدر از وقایع دنیا آوردم تا چون روزگار به سلامت گذرد شکر کنند خدای تعالی را و در طاعت بیفزایند.» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۹۲).

«... و شرح آنکه ادراک عالم علوی چگونه است در این کتاب نشاید داد که مطول گردد؛ بنده را غرض تفرج است.» (همان: ۱۱۷).

نویدی درباره این دو فقره نوشته است: «اشاره به علت گرد کردن کتاب که در میانه‌های کتاب آمده، دلیلی یقین‌آور برای انتساب این جمله به هیچ‌کدام از راویان سه‌گانه [ابوالمؤید، نجیب همدانی، مؤلف قرن هفتمی]، ولو با تغییر در صرف و نحو جملات، فراهم نمی‌آورد.» (همان: چهل و شش) و در جایی دیگر درباره روایتی دیگر آورده: «باینکه در روایات زیر به مشاهده وقایع با ضمیر شخص اول تصریح شده به‌صراحت نمی‌توان راوی آن را (ابوالمؤید یا نجیب همدانی یا مؤلف قرن هفتم) مشخص کرد.» (همان: چهل و چهار)

به نظر ما این سخن نویدی سست است. نویدی هم دلیلی ارائه نداده که چطور در متنی که چندین بار از نجیب همدانی و ابوالمؤید بلخی به صورت سوم شخص یاد شده، روایت اول شخص حکایت‌ها هم می‌شود که از زبان آن دو باشد. مؤلف در موارد دیگر هنگام نقل از عبارات «ابوالمؤید گوید» و «نجیب همدانی گوید» استفاده کرده، در نتیجه اینجا هم اگر نقل از دیگری بوده می‌توانسته همین کار را کند. آن هم درحالی که در بیشتر مواردی که از ضمیر اول شخص استفاده کرده با یقین می‌توان گفت که منظورش خودش است. بارها مؤلف این کتاب از خود سخن گفته و



ضمیر اول شخص به کار برده است، و شاهدی یقین‌آور در دست نیست که یکی از این موارد گفته‌ی خودش نباشد. از این رو به نظر ما همه‌ی این موارد گفته‌ی خودش هستند.

اما درباره‌ی دو فقره‌ی منقول: عبارت اول را مؤلف بعد از بیان بلائی طبیعی و حوادث ناگوار آورده - و آن عبارت نتیجه‌گیری‌اش است که گرچه کتابم برای تفرج است، اما بیان این بلایا را سبب آن بود که شکر خدا کنند- و عبارت دوم را بعد از شرح کوتاه آنکه آدم «عالم کوچک» است، یعنی مشخصاً عباراتی است که مؤلف برای تکمیل روایات قبلی و در ارتباط با آنها نوشته است.

حتی اگر عبارات بالا را از مؤلف اصلی ندانیم، بی‌شک این عبارت ازوست: «و در این تاریخ [که] من بنده جمع کردم در سنه‌ی سبع و عشتو ستمائه ترک تاتار خروج کرده بود و تا عراق بیامد و قتل بی حد کرد.» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۱۹) و شباهت ساختاری آن فقرات قبلی با این عبارات، مؤید آن است که همه‌ی این عبارات از خود وی هستند.

مؤلف در این فقرات هم هدف و هم چگونگی نوشتن کتابش را بیان کرده است. «جمع کردن» بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ به نظر ما این عبارت آشکارا ناقض آن است که «کتاب اصلی آن قدر مختصر بوده که محرر قرن هفتم برای متمیم فواید کتاب، مطالبی را بر آن افزوده» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: بیست و هشت) بلکه دلالت بر آن می‌کند که کتاب ابوالمؤید تنها یکی از منابع مؤلف قرن هفتمی بوده است.

حکایات متعددی راوی اول شخص دارند و نویدی در منبع تعداد زیادی از آنها، به نادرست، تردید کرده است: «داوری دقیق در این خصوص ناممکن به نظر می‌رسد، با وجود این به نظر می‌رسد عمده‌ی این موارد مربوط به روایات ابوالمؤید بلخی یا نجیب همدانی باشد.» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: چهل و سه) از جمله‌ی آن روایات در این یکی صراحتاً تردید کرده است:

«و کوه حارث کوهی است میان ارمن صغری و ارمن کبری. و بر سر او برف است مگر به طوفان‌ها برف برخیزد و برف از باد طاق طاق بریده شده است چنان که هر طاق دو علم‌بابا بیش نیست. و هر سال چند بار میان بهار و تابستان از آن طاق‌ها برف بیفتد چنان که زمین بلرزد و ده فرسنگ آواز بشنوند مانده‌ی رعد. و از آن برف کرم خیزد هر یک چند مشکی سپید و او را سری سیاه باشد چند نخودی و دست و پا ندارد و بجنبد و غلتان از میان برف به



پایان کوه آید. و چون درفشی یا کاردی بر وی ززند، آبی صافی سرد بیرون آید و در شکم او جز آب چیزی دیگر نباشد و من بنده دیده‌ام.» (همان: ۳۶).

نویدی خود نوشته است «به نظر می‌رسد بیشتر روایات مربوط به آذربایجان روایت این مؤلف و در برخی موارد تکمله‌ای از او بر روایت‌های پیشین و تأکید بر مشاهده آن در آذربایجان باشد» (همان: چهل و دو) باین حال مشخص نیست چرا درباره این روایت که در همان حوالی آذربایجان می‌گذرد تردید کرده است (همان: چهل و چهار). اساساً حضور مؤلف در متن بیش از آن است که وی را فقط کسی بدانیم که در متن دیگری دست برده است. گاهی وضعیت شهری را در گذشته با زمان خود مقایسه می‌کند (همان: ۲۲۱)، از پدرش، محدث تبریزی، یاد می‌کند (همان: ۷۵)، از اسارتش می‌گوید (همان: ۵۴)، شنیده‌هایش را نقل می‌کند (همان: ۷۴) و ...

#### ۹. سبک نثر

پژوهشگران یکی دیگر از دلایلی که برای انتساب اصل کتاب به ابوالمؤید برمی‌شمرند، سبک نثر عجایب الدنیا بود. نفیسی نوشته بود: «[مؤلف قرن هفتمی] هر جا که کلمات ابوالمؤید بوده به همان حال و به سبک نثر قرن چهارم آن را باقی گذاشته است و به همین جهت از سیاق عبارت همه‌جا می‌توان تشخیص داد که کدام قسمت آن از اصل کتاب بوده است.» (نفیسی، ۱۳۰۹: ۱۳۰) اما نظر امیدسالار دیگر است: «در اینکه سبک نویسنده عجایب المخلوقات حتی از سبک نثر نجیب همدانی هم نوتر بوده... نمی‌توان چندان تردیدی کرد.» (امیدسالار، ۱۳۸۳: ۲۷۳) و «این نثر قرن چهارم هجری نیست. مرحوم بهار هم که آن را به ابوالمؤید بلخی منتسب کرده، شاید از شدت علاقه‌اش به یافتن متون قدیم قدری در قضاوت عجله فرموده است.» (همان، ۲۷۲) علی نویدی نیز به درستی نوشته: «به گمان نگارنده تشخیص این فقرات در تحریر جدید چندان هم آسان نیست و حتی گاه ناممکن است.» (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: سی) باین حال اندکی جلوتر بیان داشته: «در متن کتاب برخی روایات نامصرح دیگری نیز در متن دیده می‌شود که احتمالاً مربوط به ابوالمؤید است و به نظر می‌رسد در مفردات و نحو جملات آن دست برده شده و از کهنگی آن‌ها کاسته شده است.» (همان: سی‌ونه)

این دو نقل قول متناقض می‌نمایند. اگر «به نظر می‌رسد در مفردات و نحو جملات آن دست برده شده» این موضوع را چطور می‌شود نشان داد و چرا در مقدمه نشان داده نشده است؟ نویدی در بخش ویژگی‌های نثر کتاب



نوشته: «نثر کتاب تلفیقی است از سبک نوشتاری معمول در قرون چهارم تا هفتم هجری... بعضی از نشانه‌های سبک نوشتاری قدیم در متن باقی مانده است.» (همان: پنجاه‌ونه) اگرچه بعضی از نشانه‌های سبک قدیم بیشتر در حکایاتی است که منبع آن‌ها مشخص نیست، گاه در حکایاتی که مؤلف از نجیب همدانی اخذ کرده است (و معمولاً آن‌ها را به زبان عصر خود بازنویسی کرده) هم نشانه‌های سبک نوشتاری قدیم (که نویدی آن‌ها را نشانه بازنویسی متن دانسته) دیده می‌شود: «همی» (همان: ۲، ۴، ۱۱)، استفاده از ضمیر «او» برای غیرجاندار (همان: ۱۲)، کاربرد بای تأکید در ابتدای برخی افعال (همان: ۴۰-۴۱)، کاربرد فعل منفی با فاصله افتادن پیشوند منفی‌ساز «نه» از فعل (همان: ۴۰). نیز در حکایاتی که مطمئناً خود مؤلف نوشته است: یای پایان فعل در وجه التزامی (همان: ۱۹)، مطابقت صفت و موصوف در جمع (همان: ۷۰) مانند: «کلیسیاهای عجایب».

در مجموع به نظر ما از سبک نویسنده نمی‌توان دلیلی اقامه کرد که اصل کتاب از ابوالمؤید بوده و گفت این متن چون بازنویسی آن است بعضی حکایات سبک قدیم و بعضی سبک جدید دارند. اگر از ویژگی‌های سبکی قدیم هم در آن یافته می‌شود، طبیعت چنین متن‌های تدوینی‌ای است که مؤلف وقتی از متنی دیگر نقل می‌کند اندک ویژگی‌هایی از آن متن به نثرش راه می‌یابد.

#### ۱۰. عجایب الدنیا و گرشاسپ‌نامه

امیدسالار منقولات تاریخ سیستان از ابوالمؤید را نه از کتابی به نام عجایب الدنیا که از کتاب گرشاسپ وی می‌داند که نامش در تاریخ سیستان آمده (۱۳۱۴: ۳۵) و بر آن است که این کتاب حاوی عجایب و غرایب هم بوده است (امیدسالار، ۱۳۸۳: ۲۷۰). کتاب گرشاسپ همان کتابی است که از گذشته بعضی آن را منبع اسدی در گرشاسپ‌نامه می‌دانستند و بعضی دیگر اگرچه پذیرفته بودند که گرشاسپ‌نامه حتماً منبعی منثور داشته اما آن را کتابی جز کتاب ابوالمؤید می‌دانستند.

بهار با یقین کتاب گرشاسپ ابوالمؤید را منبع اسدی در به نظم کشیدن داستان‌های گرشاسپ دانسته (۱۳۱۴):

۱؛ بهار، ۱۳۳۷: ۱۹/۲، حبیب یغمایی منبع اسدی را نه کتاب ابوالمؤید که کتابی پهلوی دانسته (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: چهار) و به نظر می‌آید معین نظر وی را پذیرفته (معین، ۱۳۲۶: ۴۲۸)، صفا نیز در جلد دوم تاریخ ادبیات (چاپ اول ۱۳۳۶) «بی‌تردید» منبع اسدی را کتاب گرشاسپ دانسته (صفا، ۱۳۶۶: ۲/۴۱۱)، دی‌بلویس احتمال



اینکه منبع اسدی کتاب ابوالمؤید بوده باشد زیاد دانسته (De Blois, ۲۰۰۰: ذیل GARŠĀSP-NĀMA)، به گفته امیدسالار هم «روایت ابوالمؤید همان است که اسدی با شاخ و برگ‌هایی آن را به نظم درآورده است» (امیدسالار، ۱۳۹۳: ذیل گرشاسپ‌نامه) اما خالقی بر این مسئله «دو اشکال بسیار بزرگ» وارد دانسته و نتیجه گرفته «دور نیست که چشمه او [اسدی] و گرفتگاه مؤلف تاریخ سیستان کتابی جداگانه بوده درباره گرشاسپ که در سده چهارم به دست یکی از دهقانان زردشتی ترجمه و یا برپایه مأخذ کهن تألیف شده بوده است» (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۰۰-۴۰۴).

در عجایب‌الدنیا سخنی از اسدی طوسی و گرشاسپ‌نامه نشده اما بعضی حکایات‌ها در این دو کتاب شباهت بسیاری حتی در جزئیات با هم دارند. مهدی دهرامی این مشابهت‌ها را در مقاله‌ای منتشر کرده (دهرامی، ۱۳۹۸) و ۲۷ مورد از شباهت‌ها این دو کتاب را برشمرده است. از این‌رو دیگر وارد بررسی جزئی شباهت این حکایات نمی‌شویم و فقط ۶ حکایت مشابه دیگر که وی ذکر نکرده برمی‌شمریم:

حکایت جزیره برطانیل (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۱۵) و برطایل (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۴۹) که البته این حکایت با اندکی تفاوت در عجایب‌المخلوقات هم آمده است (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۸)، آبی که گنهکار در آن غرق می‌شد (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۸۴؛ اسدی طوسی، ۱۳۱۷، ۳۶۳)، ریگ‌ها و مارهای اطراف سیستان (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۱۶؛ اسدی طوسی، ۱۳۱۷، ۲۶۷)، طبل و غایب (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۸۳؛ اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۳۰۶)، چهار صورت بی‌جان سخنگو (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۹۶؛ اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۳۰۵)، و توصیف مشابه کرگدن (ابن‌محدث، ۱۳۹۷: ۵؛ اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۶۲).

شباهت‌ها بین این دو کتاب فقط در موضوع حکایات نیست، بلکه جزئیات این حکایات هم شباهت بسیاری با هم دارند. این شباهت‌ها بر چه دلالت می‌کنند؟ ممکن است بگویند که اسدی از اصل کتاب عجایب‌الدنیای ابوالمؤید استفاده کرده است. این موضوع به نظر نادرست می‌آید چراکه بنابر شواهد از ماجراهای گرشاسپ منبعی منشور موجود بوده که مأخذ اسدی و مؤلف داستان سیستان بوده است (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۳۹۸-۴۰۰؛ امیدسالار، ۱۳۹۳: ذیل گرشاسپ‌نامه)، پس حتی اگر فرض کنیم که ابوالمؤید کتابی در عجایب و غرایب داشته که اصل کتاب



عجایب الدنیای فعلی بوده، آن کتاب منبع اسدی نبوده چراکه گرشاسپ در عجایب الدنیا تقریباً حضوری ندارد، اما همهٔ عجایب گرشاسپ‌نامه وقایعی هستند که برای گرشاسپ رخ داده است.

احتمال دیگر آن است که ابن‌محدث از کتاب اسدی نقل کرده باشد که این هم به نظر نامحتمل است چراکه

ابن‌محدث منابع اصلی خود را در کتاب دست‌کم یک بار ذکر کرده، اما نامی از اسدی و کتابش نبرده است.

احتمال آخر آن است که عجایب الدنیا و گرشاسپ‌نامه هر دو منبعی یکسان داشته‌اند و این موضوع با شواهد

همخوانی بیشتری دارد. در کتاب گرشاسپ، که احتمالاً قسمتی از شاهنامهٔ بزرگ ابوالمؤید بوده، در میان ماجراهای

گرشاسپ عجایب و غرایبی که او دیده هم نقل شده، و ابن‌محدث در عجایب الدنیا آن عجایب را نقل کرده و نام

ابوالمؤید را هم به عنوان منبع خود ذکر کرده اما بعداً خطبهٔ کتاب معدوم و به‌اشتباه کتاب به ابوالمؤید منسوب شده

است. همچنین با این شباهت این موضوع که منبع اسدی کتاب گرشاسپ ابوالمؤید بوده، تقویت می‌شود.

۱۱. نتیجه

باتوجه به اطلاعات نسخ، سبک نوشتاری متن، اطلاعاتی که در تاریخ سیستان و نیز در خود عجایب الدنیا آمده، و

درنهایت حکایات مشابهی که در این کتاب و گرشاسپ‌نامه آمده است، به نظر می‌رسد این کتاب بازنویسی کتاب

ابوالمؤید نیست، بلکه عجایب الدنیا کتابی مستقل است و فقط یکی از منابع مؤلف آن، ابن‌محدث تبریزی، کتابی از

ابوالمؤید، به اقرب احتمال کتاب گرشاسپ، بوده و چون در طول زمان خطبهٔ نسخه از بین رفته، به‌اشتباه کتاب به

ابوالمؤید بلخی منسوب شده است.





### منابع

- آذری، حمزه بن علی. غرایب الدنيا و عجایب الاعلی. نسخه خطی موزه هنر والترز به شماره w.562.
- آل داود، سید علی (۱۳۶۷) «آل الیاس»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ابن محدث تبریزی (۱۳۹۷) **عجایب الدنيا**، تصحیح علی نویدی ملاطی، همراه با مقدمه و تعلیقات ل. پ. اسمیرنوا، ترجمه محسن شجاعی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار با همکاری نشر سخن.
- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۱۷) **گرشاسپ نامه**، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه بروخیم.
- امیدسالار، محمود (تابستان ۱۳۸۳) «**ابوالمؤید بلخی و عجایب الدنيا**»، ایران شناسی، سال ۱۶، ش ۲، ۲۶۹-۲۷۴.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۳) «**گرشاسپ نامه**»، در دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۵، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۳۷) **سبک شناسی**، ج ۳، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- پلسنر، م (۱۳۹۳) «**بلینوس (بلیناس)**»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- تاریخ سیستان (۱۳۱۴) به کوشش محمدتقی بهار، تهران: مؤسسه خاور.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۸۵) **شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران**، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۳۸۴) **ترجمه تقویم التواریخ**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: میراث مکتوب.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۲) «**گردشی در گرشاسپ نامه ۱**»، ایران نامه، بهار، شماره ۳، ۳۸۸-۴۲۳.
- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۶) «**کتابخانه بهار**»، در نشریه نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر پنجم، ۶۵۸-۶۷۱.



دهرامی، مهدی (۱۳۹۸) «رد انتساب عجایب الدنیا به ابوالمؤید بلخی بر پایه مقایسه این اثر و عجایب مندرج در گرشاسپ نامه اسدی طوسی»، فصل نامه متن شناسی ادب فارسی، شماره چهارم

(پیاپی ۴۴)، زمستان، ۹۵-۱۱۲.

صفا، ذبیح الله (۱۳۶۶) تاریخ ادبیات در ایران، ۵ جلد در ۸ مجلد، چاپ هفتم، تهران: فردوس.

طوسی، محمد بن محمود بن احمد (۱۳۸۷) عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.

عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۱۲) قابوس نامه، با مقدمه و حواشی سعید نفیسی، تهران: مطبعت مجلس.

عوفی، محمد بن محمد. جوامع الحکایات و لوامع الروایات. نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ۲۹۸۴.

قزوینی، زکریا بن محمد (۱۹۹۸) آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دار صادر.

قمی، محمد بن حسن (۱۳۸۵) تاریخ قم، به تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

مجدی، محمد بن ابی طالب (۱۳۴۲) زینت المجالس، تهران: سنایی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۹۴) تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.

معین، محمد (۱۳۲۶) مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تهران: دانشگاه تهران.

نفیسی، سعید (اسفند ۱۳۰۹) «گویندگان قدیم: ابوالمؤید بلخی»، شرق، ش ۳، ۱۲۹-۱۳۶.

یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۴۲۲) البلدان، تصحیح محمدامین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۹۶۰) تاریخ الیعقوبی، ج ۲، بیروت: دار صادر.

De Blois, François. (2000). "GARŠĀSP-NĀMA". Encyclopædia Iranica, Vol. X, Fasc. 3, pp. 318-319, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/garsasp-nama> (Last Updated: February 2, 2012)

Nicholson, Reynold A. (1932). A descriptive catalogue of the oriental MSS belonging to the late E.G.Browne. Completely edited with a memory of the author and bibliography of his writings, Cambridge: the university press.

Storey C.A. (1958). Persian literature: A bio-bibliographical survey. Vol II, Pt 1, London: Luzac.



‘Аджа’иб ад-дун’я. (1993). Критич текст, пер. с перс., введ., коммент. и указатели Л.П.Смирновой, Ответственный редактор А.А.Иванов, Москва: Восточная литература.



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



## ***Negating the Attribution of Ajaib al-Donya to Abu'l-Mo'ayyad Balkhi According to Historical and Textual Evidence***

**Radman rasoli<sup>1</sup>**  
**Mohammadjavad ahmadizadeh<sup>2</sup>**

### **Abstract:**

There are two scholarly viewpoints regarding the book *Ajaib al-Donya*: some consider it a rewritten version of the book *Ajaib al-bar Va 'lbahr* by Abu'l-Mo'ayyad Balkhi, and others consider it an independent book, merely one of its sources being a book by Abu'l-Mo'ayyad Balkhi. According to the information presented at the beginning and introduction of the three surviving manuscripts, the style of writing of the text, and the information given in *Tarikh-e Sistan* about Abu'l-Mo'ayyad, besides what the author of *Ajaib al-Donya* implies about himself throughout the anecdotes, and finally, regarding the resemblance between the anecdotes in this book and those of *Garšāsp-nama*, this study shows that *Ajaib al-Donya* is not a rewritten version of the book of Abu'l-Mo'ayyad; it is rather an independent book and merely one of the sources used by its author, Ibn Muhadith Tabrizi, was a book by Abu'l-Mo'ayyad, most possibly *Garšāsp-nama*, and that Ibn Muhadith, while quoting from Abu'l-Mo'ayyad, has also quoted from others, including Najib Hamedani, with a similar structure. Since the text of the introduction has been lost over time, it seems probable that the author's explanations about Abu'l-Mo'ayyad Abu Moti' al-Balkhi at the beginning of the first surviving anecdote were mistaken to be the introduction of the book and later, according to some quotations from Abu'l-Mo'ayyad in *Ajaib al-Donya*, and due to Abu'l-Mo'ayyad's fame, the book was attributed to him. The reference to the name "Abu'l-Mo'ayyad Abu Moti' al-Balkhi" in one of the manuscripts is the proof of this dispute. All of the other arguments offered by different scholars in attributing this work to Abu'l-Mo'ayyad bear various weak points and shortcomings.

**Keywords:** Abu'l-Mo'ayyad Balkhi, *Ajaib al-Donya*, *Garšāsp-nama*

<sup>1</sup> . Researcher PhD in Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran.// R.rasooli.m@ut.ac.ir.

<sup>2</sup> . Master student of Tehran University, Tehran, Iran . //mj.ahmadizade@ut.ac.ir